

گیری از کاربرد اخص نشده دیگران) ببینند، به کشف تشابهی بسیار زیاد در اصول بین پرولتر روستا و "زارعین مستقل" که از بکار گرفتن وسایل تولید با نیروی کار خویش روزگار می‌گذرانند، ناائل می‌گردند. نکته اول آنکه کار، بعنوان یک مقوله معین اقتصاد سیاسی، اساس موجودیت هر دو گروه را تشکیل می‌دهد. نکته دیگر آنکه در شرایط کنونی هر دو گروه بیرحمانه استثمار می‌شوند. نتیجه آنکه، هر دو را باید در مقوله واحدی بنام دهقانان زحمتکش جای داد.

با استدلالات رولوتسیوناریا روسیا را عمداً با چنین تفصیلی ارائه دادیم تا خواننده بتواند در آنها تعمق کرده و مبانی تشوریک حرکت این استدلالات را ارزیابی نماید. بی اساس بسودن این مبانی بوضوح مشهود است. وجه تمایز اساسی طبقات مختلف جامعه را در منبع درآمدشان جستجو کردن یعنی در نظر گرفتن مناسبات توزیع - مناسباتی که در واقع صرفاً زائیده مناسبات تولید اند - مقدم بر مناسبات تولید. این خطائیت که مارکس سالها پیش بدان اشاره کرده و کسانی را که مرتکب آن می‌شدند "سوسیالیست های عامی" نامیده است. معیار اساسی برای تمیز طبقات عبارت از مکانی است که این طبقات در تولید اجتماعی اشغال می‌کنند، و در نتیجه، رابطه ایست که با وسایل تولید برقرار می‌سازند. تعلق این یا آن جزء از وسایل اجتماعی تولید و بکار گرفتن آن بمنظور سرمایه‌گذاری خصوصی*، بکار گرفتن آن در هنگام خصوصی‌سازی آن یافته بمنظور فروش محمول، وجه تمایز اساسی یکی از طبقات جامعه معاصر (یعنی بورژوازی) ، از پرولتاریا، که فاقد وسایل تولید بوده و نیروی کارش را می‌فروشد را تشکیل می‌دهد.

ادامه دهیم: "کار"، بعنوان یک مقوله معین اقتصادسیاسی، اساس موجودیت هر دو گروه را تشکیل می‌دهد. این نه کار، بلکه تنها شکل اجتماعی کار، سازمان اجتماعی کار، یا عبارت دیگر

"مناسبات متقابل میان انسانها - که خود حاصل نقشی است که در کاره اجتماعی برعهده دارند - است که یک مقوله معین اقتصاد سیاسی است. در اینجا همان اشتباه سوسیالیسم عامیانه که ما قبلاً به تحلیل آن پرداختیم به شکلی دیگر تکرار شده است. وقتی "انقلابیون سوسیالیست" می‌گویند: "جوهر مناسبات ما بین زارع و کارگرزراعی از یکسو، و مابین دهقانان مستقل و نزولخواران، کولاک‌ها، از سوی دیگر، دقیقاً یکی است"، این در واقع تکرار تمام و کمال اشتباه سوسیالیسم عامیانه، بعنوان مثال، آلمان است که از زبان شخصی بنام مولبرگر *Mühlberger*، مثلاً، اظهار می‌کرد که: "جوهر مناسبات مابین کارفرما و کارگر، همان مناسبات مابین صاحب خانه و مستاجر است. مولبرگرهای ما نیز دقیقاً بهمان اندازه از تفکیک و تشخیص اشکال پایه‌ای و اشکال تبیی استثمار عاجزند، و خود را به قلمفرسایی در باره موضوع "استثمار" بطور عام، محدود می‌سازند. مولبرگرهای ما نیز دقیقاً بهمان اندازه از درک این نکته عاجزند که این دقیقاً استثمار کارمزدی است که پایه کل نظام زالوشی امروزی را تشکیل می‌دهد، و این استثمار کارمزدی است که به تقسیم جامعه به طبقات متخاصم و آشتی ناپذیر می‌انجامد، و تنها از نقطه نظر این مبارزه طبقاتی است که می‌توان تمام مظاهر دیگر استثمار را بدون برخورد به تناقض و بدون درغلطیدن به مبهم‌گویی و از کف نهادن تمام و کمال اصول مورد ارزیابی قرار داد. از اینسور، مولبرگرهای ما نیز باید جانب‌آندسته از سوسیالیست‌های روسیه که برای یکپارچگی جنبش و "نام نیک" پرچم انقلابیشان ارزش قائلند، با همان قاطعیت و بی‌رحمی ابرویرو شوند که مولبرگرهای آلمان شدند.

برای آنکه تصویر روشنتری از آشفتگی [این] "تئوری" انقلاب

بیون سوسیالیست‌مان بدست داده باشیم، مسأله مورد بحث را از زاویه عملی مورد بررسی قرار داده و خواهیم کوشید آنها را با ذکر مثالهای کنکرت روشن سازیم. اولاً، اکثریت وسیع خرده‌بورژوازی همیشه و در همه جا زحمتکش است و استثمار می‌شود. وگرنه چرا باید جزو

اقتدار انتقالی و واسطه طبقه بندی شود؟ ثانیاً، صنعتگران کوچک و کسبه در جامعه‌ای مبتنی بر توشیح کالائی دقیقاً بهمان نحو زحمیت می‌کشند و استثمار می‌شوند که دهقانان، شاید "انقلابیون سوسیالیست" ما خیال دارند بجای مقوله "تنگ پرولتاریا یک مقوله" جمعیت تجاری-و-صنعتی، "زحمتکش" نیز خلق کنند؟

ثالثاً، برای آنکه "انقلابیون سوسیالیست" موفق به درک و تشخیص اهمیت "دگمی" که اینهمه تا حوش پندشان است بشوند، سعی کنند دهقانی را در نظر مجسم کنند که در نزدیکی شهری مکنی دارد؛ دهقانی که کارگر استخدام نمی‌کند و از کار خود و فروش انواع محصولات کشاورزی زندگیش را می‌گذراند، ما بخود جرات می‌دهیم امیدوار باشیم که حتی دو آتشه‌ترین نارودنیکیها بمرش نخواهد زد که تعلق این نوع دهقان به عده بورژوازی، و این را که غیر ممکنست او را با کارگران مزدی "بالاتفاق" در یک طبقه (پادآوری می‌کنیم که صحبت از یک طبقه است، نه یک حزب) قرار داد، انکار کند. اما آیا در جامعه‌ای با اقتصاد کالائی در حال توسعه، بین موقعیت این نوع زارع تجارتي و موقعیت هر زارع خرده پای [دیگری] هیچگونه تفاوت اصولی وجود دارد؟

حال این سوال مطرح می‌شود که واقعیت (مودبانه بگوئیم) نزدیکتر و نزدیکتر شدن آقایان "انقلابیون سوسیالیست" به سوسیالیسم عامیانه را چگونه می‌توان توضیح داد؟ آیا امکان آن نیست که این یک مورد خاص و اتفاقی در نوشته این نویسنده خاص باشد؟ برای رد این فرض کافیت قطعه زیر را از شماره ۱۱ رولوتسیوناریا روسیا نقل کنیم که در آن نویسنده حیرت زده می‌گوید: "گوئی موضوع تماماً بر سر بزرگی و کوچکی یک مقوله اقتصادی واحد است (بورژوازی بزرگ و کوچک)، و نه بر سرتفاوتی اصولی (این را گوش کنید!) بین دو مقوله اقتصاد کار و اقتصاد سرمایه‌داری بورژوازی!". برای ما حتی تا ر تاشیدی کاملتر و روشنتر از این بر آنچه که در مقاله "آوانتوریسم انقلابی" گفتیم، مشکل است: یک سوسیال رولوسیونیست

را خراش دهید ، به آقای و.و. خواهید رسید . همین یک جمله بسه
 تنهایی کافیت تا موضع "انقلابیون سوسیالیست" برای هرکس که کمترین
 آشنایی را با [تاریخ] تکامل عقاید اجتماعی و سیاسی روسیه داشته
 باشد ، روشن گردد . این حقیقتی است هر همه معلوم که : در بن‌شبه
 سوسیالیسم صورتی رنگ پریده‌ای که چهره لیبرال نارودنیم ، اینس
 گرایش رایج در اجتماع تحصیلکردگان ما را بزرگ می‌کرد (و هنوز
 هم می‌کند) ، این ایده نهفته است که "اقتصادکار" دهقانی و اقتصاد
 بورژوازی در دو قطب کاملاً مخالف یکدیگر قرار دارند . این ایده
 که اشکال مختلفش را آقایان میخائیلوفسکی ، و.و. نیک‌ان (Nik-on)
 و سایرین به تفصیل تشریح و تدقیق کرده‌اند یکی از سنگ‌های بود
 که مارکسیم روسیه انتقاد خود را علیه آن نشانه رفته بود . ما
 گفتیم اگر می‌خواهید به دهقانان ، که خانه خراب و سرکوب می‌شوند ،
 کمک کنید ، باید قادر شوید توهمات را کنار گذارده صادق و صریح
 با واقعیت روبرو شوید ، واقعیتی که در حال نابودسازی خواب‌های
 پریشان در باره اقتصاد کار (یا "تولید خلقی" ؟) است و خلیت
خرده‌بورژوازی اقتصاد دهقانی را بمان نشان می‌دهد . در روسیه ، مثل
 هر جای دیگر ، اقتصاد کار در مقیاس خرد ، تنها از طریق تبدیل شدن
 به اقتصاد خرده‌بورژوازی می‌تواند توسعه و قوام یابد . این
 تحول عملاً در جریان است ، و واقعیات زندگی گرایش حقیقی و واقعی
 دهقان زحمتکش بسوی سرمایه‌گذاری خرد را بطرز غیر قابل انکاری
 تأیید نموده است . با توسعه اقتصاد کالاشی ، دهقانان ما - مانند
 همه تولید کنندگان کوچک و دقیقاً بدلیل همین واقعیت تولید کننده
 کوچک بودنشان - زیر پوشش مقوله خرده‌بورژوازی قرار می‌گیرند :
 آنان به اقلیتی از کارفرمایان^{***} و توده‌ای از پرولترها تقسیم
 می‌شوند ؛ که اولی‌ها از طریق یک سری مراحل انتقالی نیمه کارگسرو
 نیمه مالک بودن (این اشکال انتقالی در تمام کشورهای سرمایه

Small enterprise ■

Entrepreneurs ■■

داری و در تمام شاخه‌های صنعت وجود دارد) به "خرده مالکین متعلقند".

و اما برخورد "انقلابیون سوسیالیست" به مقاله "جایگزینی شدن یک جریان در افکار سوسیالیستی بجای جریانی دیگر، به مقاله مبارزه بین سوسیالیسم قدیم روسیه و مارکسیسم، چگونه بوده است؟ آنان خیلی ساده تا آنجا که می‌توانستند کوشیدند از تحلیل کامل و همه جانبه مقاله ظفره روند. و آنوقت که ظفره رفتن دیگر ممکن نبود، آنوقت که از کسانی که می‌خواستند "حزب" جداگانهای تشکیل دهند خواسته شد توضیح روشنی بدهند، آنوقت که آنها مجبور شدند، یعنی ریشخند و اتهام صریح فاقد اصول بودن مجبورشان کرد، جواب بدهند، تنها آنوقت بود که شروع به تکرار تئوری قدیمی و ناردنیکی "اقتصادکار" و خطاهای قدیمی سوسیالیسم عامیانه کردند. تکرار می‌کنیم: ما برای اتهامی که به "انقلابیون سوسیالیست" وارد کردیم، یعنی اتهام کلی فاقد اصول بودن، تائیدی بهتر از این مقاله در شماره ۱۱ نمی‌توانستیم آرزو کنیم - مقاله‌ای که می‌کوشد تئوری "اقتصادکار" را با تئوری مبارزه طبقاتی "وحدت" دهد.



از سر کنجکاری این را هم اضافه کنیم که در شماره ۱۱ رولوتسیوناروسیا تلاشهایی شده است تا در باره تصمیم اجتناب از هرگونه جدل در باب موضوعات مربوط به اصول، توضیحی "تأهیر الصلاح" ارائه داده شود. گفته می‌شود که اینکرا در مقاله "آوانتوریزم انقلابی" بد نقل قول کرده است. مثال؟ مثلاً عبارت "دربرخی جاها" (دربرخی جاها زمین از سرمایه به کار منتقل می‌شود) را از قلم انداخته است. و اصیلاً! یک عبارت نامربوط حذف شده است یا شاید رولوتسیوناروسیا بخواهد بگوید که عبارت "دربرخی جاها" رابطه‌ای، هر چند جزئی، با مقاله ارزیابی پروسه انتقال زمین بسطور

کلی (صرفنظر از بورژوازی بودن یا نبودن آن) دارد؟ این گوی
و این میدان ..

و باز: ایسکرا نقل قول را درست و قتیکه به عبارت "بوسیله
دولت" رسیده قطع کرده است؛ هرچند که عبارت "البته نه بوسیله
دولت کنونی" بدنبال آن آمده است. ایسکرا (این را ما اضافه
می‌کنیم) از اینهم خبیث تر بوده است؛ این گستاخی را داشته که
این دولت را دولتی طبقی بنامد. آیا مدعیان ما که "تامسز
سراتش گرفتار" اند، خیال دارند بگویند که دولتی که در "برنامه
حادث" مورد بحث از آن صحبت شده دولتی طبقی نیست؟

و بالاخره، ایسکرا از اعلامیه سوم آوریل نقل قول کرده،
اعلامیه‌ای که در آن حتی خود رولوتسیوناریاها را ارزیابی
تروریسم را اغراق آمیز یافته است. بله، ما ملاحظاتی را که
رولوتسیوناریاها قائل شده بود نقل قول کردیم، ولی اضافه
نمودیم که از نظر ما اینها همه "تردستی" و ایما و اشاره‌های
مبهم است. رولوتسیوناریاها از این بابت بدتر ناخشنود شده
و در صدد برآمده است توضیحات مفصل بدهد (و به این طریق در
حقیقت تایید می‌کند که ابهامی محتاج به توضیح وجود داشته است) .
این توضیحات کدامند؟ ببینید، بخواست حزب در اعلامیه سوم آوریل
اصلاحاتی بعمل آمد. با اینحال، این توضیحات "ناکافی تشخیص
داده شد" و به این دلیل عبارت "بنام حزب" از اعلامیه خط غسورد.
اما عبارت "از انتشارات حزب" باقی ماند، و در دومین اعلامیه
ز اعلامیه "اصلی"؛ که در همان تاریخ، یعنی سوم آوریل، بیرون
آمد، کلمه‌ای هم در باره اختلاف‌ها یا اغراق‌ها گفته نشده بود.
پس از ادای این توضیحات و تشخیص اینکه این توضیحات در واقع
تاییدی است بر حقانیت توضیح خواستن ایسکرا (در قالب کلمببات
"تردستی و ایما و اشاره")، رولوتسیوناریاها از خود می‌پرسد:
حزب چگونه توانسته است از چاپخانه خودش اعلامیه‌ای را انتشار دهد
که خود با آن موافق نیست؟ رولوتسیوناریاها خود جواب می‌دهد:

"خوب، دقیقاً بهمان ترتیبی که زابوچیه دیلو، ایسکرا، رابوچایا - میسل و پوریا^۳، همه با اعضاء حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه^۴ منتشر می‌شوند". بسیار خوب. ولی، اولاً، انتشارات ما انواع مختلف دارد، و آنها نه در چاپخانه "حزب"، بلکه در چاپخانه های گروه های مختلف چاپ می‌رسند. ثانیا، زمانیکه رابوچایا - میسل، زابوچیه دیلو، و ایسکرا همزمان با هم منتشر می‌شدند، ما خود می‌گفتیم که این اغتشاش است. از این چه نتیجه می‌شود؟ این نتیجه می‌شود که سوسیال دموکراتها اغتشاش در صفوف خویش را خودشان با اسم و رسم معرفی و افشا کرده و می‌کوشند با کار جدی بسر روی تئوری خود را از شر آن خلاص سازند؛ در حالیکه "انقلابیون سوسیالیست" تنها بعد از آنکه افشا شدند شروع می‌کنند بسعه تمذیق اینکه در صفوفشان اغتشاش وجود دارد، و با ردیگر از فرصت استفاده کرده وسعت فکزشان را نبرخ می‌کشند، وسعت فکری که به آنان اجازه می‌دهد در یک روز واحد به مناسبت یک واقعه سیاسی واحد دو اعلامیه بدهند؛ دو اعلامیه‌ای که دو تفسیر کاملاً متضاد از اهمیت سیاسی این واقعه (یک اقدام تروریستی تازه) بدست می‌دهد. سوسیال دموکراتها با آگاهی از اینکه از اغتشاش ایدئولوژیک هیچ منفی عاید نمی‌شود ترجیح می‌دادند "ابتدا خط مرزبندی ترسیم کنند و بعد وحدت کنند"*. تا از این طریق هم قابل دوام بودن وحدت آتی را تعیین کرده باشد و هم شریکش بودن آنرا.

اما "انقلابیون سوسیالیست"، با آنکه هر یک از آنها به میل و اراده خود "برنامه" را بنحوی تفسیر می‌کنند*، بر افسانه وحدت "عملی" پامی‌فشارند و با تفرعن و تمختر بما می‌گویند: این فقط

* در این باره رجوع کنید به "بیانیه هیئت تحریر ایسکرا"، مجموعه آثار لنین به انگلیسی، جلد ۴، صفحه ۳۵۴ [ترجمه فارسی آن منتشر شده است].

** زیرنویس در صفحه بعد ←

در بین شما، در بین شما سوسیالی دموکراتها است که "گروه‌های" مختلف وجود دارد؛ ما - ما حزب داریم، کاملاً درست است، آقایان، اما تاریخ به ما می‌آموزد که گاهی رابطه بین "گروه‌ها" [ای مختلف] و احزاب مثل رابطه بین گاوهای لاغر و گاوهای فربه فرعون است. همه جور حزبی وجود دارد، مثلاً حزبی بود بنام "حزب کارگر برای آزادی سیاسی روسیه" که پس از دو سال ناپدید شد، بی آنکه همچون زمان موجودیتش، اثری از خود بر جای بگذارد.

اینگرا، شماره ۲۷،

۱ نوامبر ۱۹۰۲

کلیات آثار (انگلیسی) جلد ۶،

صفحات ۲۶۸ - ۲۶۱

زیرنویس صفحه قبل:

*** فقط کافیت "وظایف ما"، منتشره از جانب "اتحادیه انقلابیون سوسیالیست" سابق را مقایسه کنید با مانیفست "حزب انقلابیون سوسیالیست" (رجوع کنید به شماره ۵ اینگرا)، سپس مقایسه کنید با بیانیه هیئت تحریر در شماره ۱ *Vestnik Russkoi Revolutsii*، با سری مقالات "برنامه‌های" در شماره‌های ۷ تا ۱۱ رولوتسیوناریا روسیا و با جزوه "آزادی" از انتشارات "حزب کارگر برای آزادی سیاسی روسیه" - که ادغامشان با "حزب انقلابیون سوسیالیست" اینگرا در رولوتسیوناریا روسیا اعلام گردید.

نوضیحات

- ۱- آقای و.و. - و.پ. ورنتسف (۱۹۱۸ - ۱۸۴۷) ، یکی از ایدئولوگ های لیبرال سالهای نود قرن نوزدهم در روسیه است .
- ۲- *Rabochaya Mysl* (اندیشه کارگران) - نام نشریه ای است که متعجم ترین ارگان "اکونومیستها" بود و از اکتبر ۱۸۹۷ تا دسامبر ۱۹۰۲ منتشر می شد . جمعا شانزده شماره آن بیرون آمد : دو شماره اول بصورت پلی کپی در سنت پترزبورگ ؛ شماره های ۱۱-۳ در خارج از کشور در برلین ؛ شماره های ۱۵-۱۲ در ورشو ؛ شماره آخر در خارج کشور ؛ سردبیری آن را ک.م. تاخاتارف و چندتن دیگر برعهده داشتند . لنین دیدگاههای رابوچایامیسل را در مقاله "کرایسیس قهقراشی در سوسیال دموکراسی روسیه" ، در مقالات مندرج در ایسکرا و در کتاب "چه باید کرد" ، بعنوان نمونه روسی اپورتونیسم بین المللی به نقد کشید .
- ۳- لنین در مقاله خود تحت عنوان "در باره گروه بوریا" (کلیات آثار ، جلد ۶ ، صفحه ۱۵۸) گروه بوریا ، را مورد ارزیابی قرار داده است .

دموکراسی و نارودنیم در چین

مقاله سون یات - سن ، رئیس جمهور موقت چین ، در روزنامه سوسیالیستی بروکسل بنام "مردم" ، بنحوی استثنائی برای ما روسی ها جالب و مفید است .

میگویند تماشاگر بیرون گود داور بهتری است . و سون یات - سن "تماشاگر بیرون گود" بسیار جالبی است ، زیرا چنین بنظر میرسد که علیرغم تحصیلات اروپائیش بالکل از اوضاع روسیه بسی اطلاع باشد . در حالیکه این سخنگوی آگاه دموکراسی مبارز و پیروز - مند چین ، مستقل از روسیه ، مستقل از تجربه و ادبیات روسیه ، مسائل روسی محضی را طرح میکند . طرز استدلال این دموکرات متمدن چینی درست مثل طرز استدلال یک روسی است . شباهت او به یک نارود - دنیک روسی آنچنان زیاد است که به یکی شدن کامل آراء بنیادی و بسیاری از تعبیر و اصطلاحات [آنها] می کشد .

تماشاگر بیرون گود داور بهتری است . پلاتنفرم دموکراسی کبیر چین - چرا که مقاله سون یات سن بیان چنین چیزی است - ما را وامیدارد و فرصت مناسبی در اختیارمان میگذارد تا بار دیگر ، و این بار در پرتو وقایع اخیر جهان ، مسأله رابطه بین دموکراسی و نارودنیم در انقلابات بورژوائی نوین آسیا را مورد بررسی قرار دهیم . این مسأله یکی از حدی ترین مسائلی بود که روسیه در دوران انقلابی ای که سال ۱۹۰۵ آغاز گشت با آن روبرو بود ؛ و نه تنها روسیه ، بلکه چنانکه از پلاتنفرم رئیس جمهور موقت جمهوری چین و بخصوص از نماینده این پلاتنفرم با رویدادهای انقلابی در روسیه ،

ترکیه ، ایران و چین بر می آید ، این مسأله ایست که سراسر آسیا با آن روبروست . از بسیاری جهات ، و جهات بسیار اساسی ، روسیه بیشک کشوری آسیایی است ، و مهمتر از آن ، یکی از ظلمانی ترین قرون وسطی ای ترین ، و به صورتی سنگین عقب مانده ترین کشورهای آسیایی است .

دموکراسی بورژوازی روسیه ، از پیشگام دیرینه و تنهائیش اشراف زاده هرتسن (*Herzen*) گرفته تا نمایندگان نوده ایستش ، " اتحادیه دهقانی " ۱۹۰۵ و نمایندگان تردوویک ها در سد دومسای اول سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۲ ، همواره رنگ و بوی نارودنیکی داشته است . اکنون می بینیم که دموکراسی بورژوازی چین نیز همان رنگ و بوی نارودنیکی را دارد . حال با توجه به نمونه سون یات - سن ، بپردازیم به بررسی " معنا و اهمیت اجتماعی " افکار و اندیشه های بوجود آمده بوسیله این جنبش عمیق انقلابی صدها ملئون انسانی که سرانجام به جریان تمدن کاپیتالیستی جهانی کشانده شده اند .

هرسپر پلاتفرم سون یات - سن سرشار از روح دموکراسی صادق و مبارزه جو است . هرسپر آن گویای درک کاملی است از عدم کفایت یک انقلاب " رادیکال " . اثری از بی تفاوتی نسبت به مسائل سیاسی ، یا حتی کم بها دادن به آزادی سیاسی ، یا این فکر که " رفوسریم اجتماعی " در چین ، رفرمهای مشروطه و غیره در چین ، می توانند با استبداد در چین سازگاری داشته باشند ، در آن دیده نمی شود . موضع آن طرفداری از دموکراسی کامل و مطالبه جمهوری است . مسأله وضع توده ها و مبارزه توده ای را بصراحت طرح نموده است . در آن نسبت به رنجبران و استثمارشدگان ابراز همدردی صمیمانه شده و ایمانش را به نیروی توده ها و حقانیت آرمانشان بیان نموده است . آنچه پیش روی ماست ایدئولوژی ، حق کبیر ملتی حق کبیر است ! ملیتی که تنها قابلیت افسوس خوردن بر بردگی دیرینه اش را ندارد ؛ بلکه قابلیت مبارزه علیه ستمگران دیرینه چین را نیز دارد .

انسان طبعاً تمایل دارد رئیس جمهور موقت جمهوری چین ظلم-

نی، ساکن و راکد و آسیائی را با روسای جمهور جمهوریهای مختلف اروپا و آمریکا، این کشورهای دارای فرهنگ پیشرفته، مقایسه کند.

روسای جمهور این کشورها همه بازرگان، کارگزار یا عروسک های یک بورژوازی تا مغز استخوان پیوسته اند، بورژوازی ای که سر تا پا به خاک و خون آلوده است. البته نه خون پادشاهان و امپراطوران، بلکه خون کارگران اعیانهای کشتار شده بنام پیشرفت و تمدن. در این کشورها روسای جمهور نمایندگان بورژوازی اند، بورژوازی که مدتها پیش از ایده آل های جواش دست کشیده، روسپی شده و جسم و جانش را به میلیونها و مالتی میلیونها، به فتودالهائی بورژوا شده و امثالهم، فروخته است.

اما رئیس جمهور موقت جمهوری آسیایی جن دموکراسی انقلابی است، برخوردار از روح آزادی و قهرمانی طبقه ای است با آینده، و نه در حال سقوط، طبقه ای که از آینده نمی هراسد بلکه بسد آن باور دارد و با از خودگذشتگی مخاطرش مبارزه می کند، طبقه ای که در حفظ و بازگشت گذشته جنگ نمی اندارد تا امتیازاتش را حراست کند، بلکه به آن کینه می ورزد و خود می داند که چگونه اضمحلال و گنبدگی مرتکب آور آنرا از سر راه بردارد.

اما آیا این بدان معناست که غرب مادی گنبدیده است و آفتاب سعادت تنها از شرق عرفانی و متدین سرخواهد زد؟ نه، کاملاً برعکس، این بدان معناست که شرق قطعاً راه غرب را در پیش گرفته و صد ها میلیون انسان تازه از این پس در مبارزه بخاطر آرمان هایی که غرب پیشتر طرحش را برای خود ریخته است سهم خواهند شد. آنچه در غرب گنبدیده بورژوازی است که هم اینک نیز با گورکن خویش، پرولتاریا، دست بگریبان است، لیکن در آسیا هنوز بورژوازی ای وجود دارد که قادر است پرچم دموکراسی صادق، مبارزه جو و پیگیر را در دست گرفته یار گرانقدری برای مردان بسزرگ فرانسه در عصر روشنگری، و رهبران کبیر اواخر قرن هیجدهم باشد.

نماینده عمده یا باروی محافظ اجتماعی عمده این بورژوازی آسیائی که هنوز قابلیت حمایت از یک آرمان تاریخی مترقی را دارد، دهقان است. اما در کنار وی بورژوازی لیبرالی هم وجود دارد که رهبرانش مردانی نظیر یوان شی - گای، بیش از هر چیز قادر به خیانت اند؛ دیروز از امپراطور هراس داشتند و به پایش می افتادند؛ بعد وقتی توان دموکراسی انقلابی را مشاهده، و بوی پیروزیش بمشان خورد به او خیانت کردند؛ و فردا به دموکراتها خیانت خواهند کرد تا با یک امپراطور "مشروطه طلب" جدید یا قدیم وارد معامله شوند.

بدون جنب و جوشی عظیم و مادقانه بخاطر دموکراسی، بدون جنب و جوشی که [اینک] توده های زحمتکش را به خروش آورده و آنان را قادر به معجزه ساخته است، و در هر جمله پلانفرم سون یات - سن پنجم می خورد، رهائی واقعی مردم چین از بردگی دیرینه غیسر ممکن خواهد بود.

لیکن نارودنیک چینی این ایدئولوژی مبارزه جو را نخست با خواب و خیالهای سوسیالیستی، با امید اعتراض چینیان از راه سرمایه داری، با امید نکردن راه سرمایه داری و، ثانیاً، با هواداری از یک اصلاحات ارضی رادیکال، و ارائه طرحی برای آن، درهم می آمیزد. و همین دو گرایش ایدئولوژیک و سیاسی اخیر است که جوهر تشکیل دهنده نارودنیکم - نارودنیکم بمعنای اخص این اصطلاح، بعنوان چیزی متمایز از دموکراسی، بعنوان مکملی بر دموکراسی - می باشد.

منشاء معنا و اهمیت این دو گرایش در چیست؟

بدون وجود برآمد عظیم روحی و انقلابی توده ها، دموکراسی چین قادر به سرنوشتی نظام کهن و بنای جمهوری نمی بود. پیشش فرض چنین برآمدی احساسی مادقانه ترین همدردیها نسبت به وضع توده های زحمتکش و تلخ ترین نفرتها نسبت به سرکوبگران و استثمارگران آنها است، و این برآمد بنوبه خود موجب برانگیخته شدن

آن همدردی و نفرت می‌گردد.

و در اروپا و آمریکا - که چینی‌های متمدنی، تمام آن چینی‌هایی که این برآمد را تجربه کرده‌اند، آراء و اندیشه‌های خود را در باب‌رهائی از آنجا به عاریت گرفته‌اند - رهائی از بورژوازی، یعنی سوسیالیسم، وظیفه‌آنی را تشکیل می‌دهد. و این بناچار موجب بروز حسن نظر نسبت به سوسیالیسم در میان چینی‌ها، در میان دموکرات‌ها، می‌گردد؛ و سرچشمه سوسیالیسم ذهنی آنهاست.

آنان بطور ذهنی سوسیالیست‌اند، زیرا مخالف سرکوب و استثمار توده‌ها هستند. اما شرایط عینی چین، کشوری عقب مانده، فلاحی، نیمه فئودال و متشکل از ۵۰۰ میلیون نفر، تنها یک شکل خاص، یک شکل تاریحاً متخلف این سرکوب و استثمار را در دستور روز قرار می‌دهد که همان فئودالیسم باشد. اما سوسیالیسم بر تفوق کشاورزی و صنایع طبیعی است. منتها استثمار فئودالی دهقان چینی را و باجستگی وی به زمین، در این با آن سگس، تشکیل می‌داد. نمایندگان سیاسی این استثمار عبارت بودند از ملاکین فئودال، با هم و بطور نکتک - و امیراطور که در رأس کل نظام قرار داشت.

اما آنطور که بداست از افکار و برنامه‌های سوسیالیستی ذهنی دموکرات چینی برنامه‌های بی‌مسئور "تغییر کلیه بنیادهای حقوقی" فقط "دارائیهای غیر مقول" سر بلند می‌کند، برنامه‌ای برای احیای استثمار فئودالی به تنهایی.

اینست جوهر بارودسیم سون سات - س، جوهر برنامه متمدنی، مبارزه جو و انقلابی اش برای اصلاحات ارضی بورژوا - دموکراتیک، اینست جوهر تئوری سوسیالیستی نمای او.

از نقطه نظر آئینی، این تئوری یک تئوری "سوسیالیستی" خرده بورژوازی ارتعاعی است. زیرا این ایده که می‌شود راه سرمایه‌داری را در چین "سدر کرد"، و اعتقاد به اینکه عقب ماندگی این کشور باعث تسهیل یک "انقلاب اجتماعی" می‌گردد، و امثال اینها، ایده‌هایی سراپا

ارتجاعی اند . و سون بات - سن خود با ساده اندیشی بی نظیری .
و می توان گفت بگری ، تئوری نارودنیکی ارتجاعی را با تصدیق آنچه
واقعیت وادارش می سازد تصدیق کند ، یعنی با تصدیق اینکه "حس
در آستانه یک توسعه صنعتی (بخوان کاپیتالیستی) غول آسا فرار
دارد" ، با تصدیق اینکه در چین "تجارت (بخوان سرمایه داری) سود
میران عظیمی توسعه خواهد یافت" ، با تصدیق اینکه "در عرض سیاه
سال ماشانگهای دارمخوان مراکز عظیم نیرو سرمایه داری و مصرف
و نیاز پرولتری خواهیم داشت" ، از هم می نماند .

اما این سوال بزرگ می آید که آیا سون بات - سن ، بر اساس
تئوری اقتصادی ارتجاعی ، از یک برنامه ارضی ارتجاعی
جانبداری می کند؟ اصل مطلب ، حالتی ترین نکته آن ، نکته ای که
اغلب اوقات شب مارکسیم دم بریده و اخته لیبرالی بر سر آن کمر
می کنند، در همین است .

خیر ، حقیقت اینست که از اریک برامداری ارضی حاسداری نمی کند .
دیالکتیک مناسبات اجتماعی در چین خود را دقیقاً در این حقیقت
ظاهر می سازد که دموکراتهای چینی ، در عین همدلی صادقانه شان
با سوسیالیسم اروپا ، آنرا به یک تئوری ارتجاعی بدل ساخته و بسیار
اساس تئوری ارتجاعی "سکودن" راه سرمایه داری در چین ، پرچم
دار یک برنامه ارضی صد درصد کاپیتالیستی ، برنامه ای که از آن
کاپیتالیستی تر امکان ندارد ، شده اند !

این "انقلاب اقتصادی" که سون بات - سن در ابتدای مقاله اش
چنان پرطمطراق و در ابهام از آن سخن می گوید واقعاً در عمل به
چه معناست ؟

این انقلاب در عمل بمعنای واگذاری اجاره بها (بهره مالکانه؛
رانت - م) به دولت ، بمعنای ملی کردن زمین از طریق یک نسوع
مالیات واحد به شیوه پیشنهادی هنری جرج* است . مطلقاً هیچ چیز

* زیرنویس در صفحه بعد

واقعی دیگری در "انقلاب اقتصادی" که سون یات - سن پیشنهاد و از آن جانبداری می‌کند وجود ندارد .

تفاوت میان ارزش زمین در یک نقطه^۱ دورافتاده روستائی و در شانگهای ، همان تفاوت میان شرح اجاره بها است . ارزش زمین عبارتست از اجاره‌بهای کد سرمایه شده است . "ارزش افزوده" زمین را به "تملک مردم" درآوردن معنایش انتقال اجاره‌بها ، یا عبارت دیگر مالکیت زمین ، به دولت است ؛ عبارت دیگر معنایش ملی کردن زمین است .

آیا چنین رفومی در چهارچوب سرمایه‌داری ممکن است ؟ چنین رفومی در چهارچوب سرمایه‌داری نه تنها ممکن ، بلکه خود ناب‌ترین ، منجم‌ترین و بسحوی ایده‌آل کامل ترس [شکل] سرمایه‌داری است .

مارکس ابتدا در "فقر فلسفه" به این نکته اشاره نمود ، سپس در جلد سوم "سرمایه" آنرا مقطلاً به اشبات رساند ، و بعد آنرا با روشنی خاصی در محادله‌اش با رودبرتوس (Rodbertus) ، در "تئوری های ارزش اضافه" ، ببطوراد .

ملی کردن زمین امکان لغو اجاره‌بهای مطلق را فراهم می‌کند و تنها اجاره‌بهای تفاضلی^{**} را باقی می‌گذارد . بنا بر تئوری مارکس ، ملی کردن زمین بمعنای نابودی انحصارات تروون وسطائی و مناسبات

زیرنویس از صفحه قبل :

* Henry George - اقتصاد دان و سیاستمدار آمریکائی (۱۸۲۹-۱۸۹۷)
وی در کتاب "پیشرفت و فقر" به مسائل اقتصادی - اجتماعی زمان خود پرداخته پیشنهاد می‌کند که بعنوان وسیله‌ای برای مقابله با سودی که مالکین ارضی بدست می‌آورند ، بر ارزش اضافه نوعی مالیات واحد (غیر تصاعدی) بسته شود . پیشنهادات و نظریات او سر جنبش "قابیانیها" در انگلستان تاثیر گذارد . (اخذ و ترجمه از دائره‌المعارف "روبرت" به زبان فرانسه - م)

** Differential Rent

قرون وسطائی در کشاورزی تا آخرین حد، و بمعنای حد اعلای آزادی خرید و فروش زمین است؛ و جداگانه تسهیلات را برای آنکه کشاورزی خود را با بازار منطبق سازد، فراهم می‌آورد. طنز تاریخ در آن است که نارودنیسم، تحت‌الوای "مبارزه با سرمایه‌داری" در کشاورزی، علم برنامه‌ریزی ارضی را برافراشته است که، در صورت اجرای کامل، معنای جز سریع توسعه سرمایه‌داری در کشاورزی نخواهد داشت.

چند ضرورت اقتصادی‌ای در پس رواج مترقی‌ترین برنامه‌های ارضی بورژوا-دموکراتیک در یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای دهفانی آسیا قرار دارد؟ ضرورت نابودی فئودالیسم در تمامی اشکال و مظاهر آن.

هراندازه که چین نسبت به اروپا و ژاپن عقب‌ماند، خطر تجزیه و تلاشی ملی بیشتر تهدیدش می‌کند. تنها قهرمانی توده‌های انقلابی، قهرمانی‌ای که در زمینه سیاسی قادر باشد یک جمهوری در چین بوجود آورد، و از طریق ملی کردن زمین قادر به تضمین سریع‌ترین پیشرفت سرمایه‌داری در کشاورزی باشد، می‌تواند از عهده انجام "نوسازی" چین برآید.

اینکه آیا موفق خواهد شد، و تا چه حد، مسأله دیگری است. کشورهای مختلف در انقلاب بورژوازی خود به درجات و نسبت‌های مختلفی از دموکراسی سیاسی و ارضی دست‌یافته‌اند. در این میان عوامل تعیین‌کننده عبارت خواهد بود از: اوضاع بین‌المللی و مفیدبینی نیروهای اجتماعی در چین. امپراطور یقیینا در مدد متحد ساختن فئودالها، بوروکراسی و روحانیت بمنظور بازگشت مجدد [خود] برخواید آمد. یوان شی - کای که یک بورژوازی تازه تغییر موضع داده، از لیبرال - سلطنت طلب به دموکرات - جمهوریخواه (برای چه مدتی؟) را نمایندگی می‌کند، سیاست مانور بین سلطنت و انقلاب را دنبال خواهد کرد. بورژوا - دموکراسی انقلابی، به نمایندگی سون یات - سن، در جستجوی خود برای یافتن راهها و وسائل "نوسازی" چین از طریق رشد دادن ابتکار عمل، اراده و شهامت توده‌های دهفانی

در مسائل سیاسی و اصلاحات ارضی به منتهای درجه، موضعی درست دارد.
و بالاخره، پرولتاریای چین، که با افزایش تعداد شانگهای-ها در چین بر تعدادش افزوده خواهد شد. پرولتاریای چین یحتمل نوعی حزب کارگر سوسیال - دموکرات بوجود خواهد آورد، حزبی که در عین نقد اتوپی های خرده بورژوازی و دیدگاههای ارتجاعی سون یات-سن، به یقین مراقب خواهد بود تا از جوهر انقلابی - دموکراتیک برنامه سیاسی و ارضی او دفاع کرده و آنرا اعتلا بخشد. مجموعه آثار (انگلیسی)، جلد ۱۸، نوسکایا سوزدا، شماره ۱۷

۱۵ ژوئیه ۱۹۱۲،

صفحات ۱۶۹ - ۱۶۳

با امضاء: و. ایلین

سوسیال دموکراسی و دولت موقت انقلابی

-۱-

از آن زمان که بسیاری از نمایندگان سوسیال دموکراسی فکر می‌کردند شعار "سرنگون باد استبداد!" پیش از وقت است و برای توده کارگران غیر قابل فهم، تنها پنج سال می‌گذرد. این نمایندگان بحق در زمره اپورتونیست‌ها قرار داده می‌شدند. بارها و بارها به آنها توضیح داده شد، و سرانجام هم روشن گردید، که از جنبش عقب‌بند، به آنان توضیح داده شد که وظایف حزب را بعنوان پیشاهنگ طبقه، به عنوان رهبر و سازمانده آن، بعنوان نماینده کل جنبش، و بعنوان نماینده اهداف اصلی و اساسی آن درک نمی‌کنند. این اهداف ممکنست برای مدتی تحت الشعاع وظایف جاری و روزمره قرار گیرد، لیکن هرگز نباید معنا و اهمیت خود را بعنوان ستاره راهنمای پرولتاریای مبارز از دست بدهد.

اینک زمانی رسیده که شعله‌های انقلاب خود را برپهنه این سرزمین گسترده است، اینک زمانی است که شکاک‌ترین افراد نیز بی‌سره سرنگونی استبداد درآینده نزدیک، باور آورده‌اند. اماگوشی طنز تاریخ سوسیال دموکراسی را وادار ساخت تا بار دیگر با دقتی همان تلاشهای ارتجاعی و اپورتونیستی که در جهت به عقب‌کشاندن جنبش، در جهت تخفیف وظایف و مخدوش ساختن شعارهای آن بعمل می‌آید، سرخورد کند. معادله! پلیمیک! با سردمداران این قبیل تلاشها در دستور روز قرار می‌گیرد (برخلاف عقیده بسیاری که از مجادلات درون حزبی بیزارند) اهمیت عملی بسیار می‌یابد. چراکه هرچه به درک و تشخیص وظایف

سیاسی آنی خود نزدیکتر می‌شویم ، سیازبه داشتن درکی روشن از آن وظائف عظیم تر ، و هرگونه مبهم گوئی ، هرگونه سکوت و خویشتن داری و عدم قطعیت ذهنی درقبال این مساله ، زیانبارتر می‌گردد .

با اینحال ، عدم قطعیت ذهنی در میان سوسیال دموکرات‌های ایسکرای جدید ، یا (عملاً فرقی نمی‌کند) اردوگاه رابوچیه دیلو ، بی‌سه هیچوجه چیز نادری نیست ، سرنگون باد استبداد! - این راهمه قبول دارند! نه فقط همه سوسیال دموکرات‌ها ، بلکه همه دموکرات‌ها ، حتی همه لیبرال‌ها - اگر قرار باشد اظهارات جاری نشان راباورکنسیم ، اما معنای این شعار چیست ؟ این سرنگونی حکومت چگونه قرار است جامه عمل ببوشد ؟ جد کسی قرار است مجلس موسان رافراخواند ؟ - مجلس موسانی که اکنون حتی آسوازاژدنیدایها هم حاضرند شعارش رابدهند (نگاه کنید به شماره ۶۷ آسوازاژدنید) ، مجلس موساسی که خواست حق رای همگانی ، مستقیم و برابر راسیر برآورده سازد ، پشتوانه واقعی آزادیبودن و بیانگر منافع ملت بودن انتخابات چنین مجلسی کدامست ؟

کسی که بتواند پاسخ روشن و قاطعی به این سوال ها بدهد معنای شعار "سرنگون باد استبداد" را نمی‌فهمد . این سوالات ناگریرما رابده مساله دولت موقت انقلابی می‌کناند . فهم این نکته دشوار نیست که انتخابات واقعی آزاد و مردمی برای مجلس موسان ، تضمین صد درصد حق رای واقعی همگانی ، برابر و مستقیم بارای مخفی ، در رژیم استبدادی نه تنها نامحتمل ، بلکه عملاً غیرممکن است . واگر مادرتی طرح خواست عملی سرنگونی موری حکومت استبدادی صادق و جدی هستیم ، باید تصور روشنی در این باره در دهی داشته باشیم که دقیقاً چه دولت دیگری رامی‌خواهیم جایشین دولتی سازیم که قرار است سرنگون شود . بعبارت دیگر ، فکر می‌کنیم برخوردار سوسیال دموکرات‌ها به [مساله] دولت موقت انقلابی چگونه باید باشد ؟

اپورنونیست های سوسیال دموکراسی امروز ، که نتوانی سکرانیتت ها باشند ، در مورد این مساله دقیقاً با همان جدیت و پشتکاری می‌کوشند حزب رابه عقب بکشانند که پنج سال پیش رابوچیه دیلو - ایستها در مورد

مسأله مبارزه سیاسی بطور کلی، می‌کوشیدند. نظرات ارتجاعی آنان در این باره در جزوه "دودیکتاتوری" مارتینف به تفصیل تمام بیان گردیده است. این جزوه را اینک در شماره ۸۴ خود مورد تأیید قرار داده و مطالعه آنرا در مرور ویژه‌ای که بر آن نوشته توصیه نموده است. مانیز بکرات توجه خوانندگانمان را به این جزوه جلب کرده‌ایم.

مارتینف از همان آغاز جزوه‌اش می‌کوشد ما را از دورنمای شومی بدینگونه بترساند: چنانچه یک سازمان سوسیال دموکراتیک نیرومند و انقلابی بتواند "قیام مسلحانه عمومی مردم" علیه استبداد را زمان بندی کرده به اجرا درآورد، "آنچنانکه لنین خواہش را می‌دید، [در آن صورت] "آیا واضح نیست که اراده عمومی مردم در فرودای انقلاب دقیقاً همین حزب را بعنوان دولت موقت منصوب خواهد نمود؟ آیا واضح نیست که مردم سرنوشت بلاواسطه انقلاب را دقیقاً فقط به این حزب خواهند سپرد و نه به هیچ حزب دیگری؟".

این باور نکردنی است، اما حقیقت دارد. مورخ آتی سوسیال دموکراسی روسیه ناگزیر این را با حیرت و شگفتی ثبت خواهد کرد که درست در آغاز انقلاب روسیه ژبروندیست‌های سوسیال دموکراسی می‌کوشیدند پرولتاریای انقلابی را از چنین دورنمایی بترسانند! جزوه مارتینف (همچنانکه انبوهی از دیگر مقالات و قطعات در اینکرای جدید) چیزی جز یک تلاش ناشیانه برای تصویر پررنگ و روشن "دهشتمای" چنین دورنمایی نیست. رهبر ایدئولوژیک نوایمکراتیست‌ها را ترس از "تصرف قدرت" بوسیله شیخ "ژاکوبینیسم"، باکوبینیسم، نکاچفیم، و ترس از اشباح تمام ایسم‌های خوفناک دیگری که عجزه‌های در حاشیه انقلاب مجدانه می‌کوشند نوبادگان سیاست را از آنها بترسانند، فراگرفته است. و این هم، طبعاً، بدون "نقل قول" آوردن از مارکس و انگلس انجام نمی‌گیرد. بیچاره مارکس و بیچاره انگلس! آثار ایندواز طریق نقل قول چه ضایع شدند که بخود دیده است! بیاد دارید که جمله "قمار" هر مبارزه طبقاتی یک مبارزه سیاسی است"، چگونه برای توجیه محدودیت و عقب ماندگی وظائف سیاسی و شیوه‌های کار تهییج سیاسی ما گواه آورده می‌شد. اینک نوبت به انگلس رسیده است که باید بنفع

دنیالهرود - ایسم شهادت دروع بدهد. انگلس در "جنگ دهقانی در آلمان" می‌نویسد: "بدترین مصیبتی که ممکنست گریبانگیر رهبر یک حزب افراطی گردد آنست که وی در دورانی مجبور به در دست گرفتن دولت شود که جنبش هنوز به بلوغ لازم برای سلطه طبقه‌ای که او نمایندگی‌اش را برعهده دارد، و برای تحقق تداومیری که آن سلطه طلب می‌کند، نرسیده باشد". تنها کافیست که این جمله آغازین را از قطعه بلندی که مارتینف نقل می‌کند بدقت خواند تا بوضوح دید که دنیاله رو ما جتونسه مراد نویسنده را تحریف کرده است. انگلس سخن از دولتی می‌نویسد که لازمه سلطه یک طبقه است. آیا این روشن نیست؟ بنابراین، اگر این گفته را در مورد پرولتاریا بکار ببریم معنایش دولتی خواهد بود که لازمه سلطه پرولتاریاست، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا برای به انجام رساندن انقلاب سوسیالیستی. مارتینف قادر به درک این معنا نیست و دولت موقت انقلابی در دوره سرنگونی استبداد را با سلطه ضروری پرولتاریا در دوره سرنگونی بورژوازی اشتباه می‌گیرد؛ او دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان را با دیکتاتوری سوسیالیستی طبقه کارگر اشتباه می‌گیرد. با این وجود، ادامه قطعه نقل شده نظر انگلس را با زهم روشنتر می‌سازد. او می‌گوید رهبر حزب افراطی مجبور خواهد بود "منافع طبقه بیگانه‌ای را به پیش بردوبه طبقه خویش ف، و عده و اطمینان خاطرهای مبنی بر اینکه منافع آن طبقه بیگانه منافع خوداوست، تحویل دهد. هر آنکس که خود را در چنین موقعیت کاذبی بیابد کم شده‌ای بی بازگشت است".

عبارات تاکید دار بروشنی نشان می‌دهند که هشدار انگلس در مقابل بل موقعیت کاذبی است که از عجز یک رهبر از درک منافع واقعی طبقه "خویش" و محتوای طبقاتی واقعی انقلاب ناشی می‌شود. بمنظور روشنتر ساختن این نکته برای ذهن هوشیار مارتینف، به تشریح مثال ساده‌ای می‌پردازیم. وقتی پیروان نارودنا یا ولیا*، برایین باور که نماینده

* - نارودنا یا ولیا (اراده خلق) - یک جمعیت مخفی انقلابی بود که در سال ۱۸۷۹ پس از انشعاب جمعیت نارودنیکی زملیا ای ولیا" (زمین و اراده) تشکیل گردید. "نارودنا یا ولیا" اسلوب عمده مبارزه را

منافع "کار" هستند، بخودوبه دیگران اطمینان خاطر میدادند که در صد دهقانان در مجلس موسان آیند؟ روسیه سوسیالیست خواهند بود، خود را در موقعیت کاذبی قرار میدادند که میبایست به فنای حتمی سیاسی شان منجر میشد، چراکه این "وعده‌ها و اطمینان خاطرها" با واقعیت عینی مباحثت داشت، در واقع این منافع بورژوا-دموکراتها، یعنی "منافع طبقه‌ای بیگانه" بود که آنان به پیش می‌بردند.

مارتینف‌گرانقدر، آیا اینک روزنه توری نمی‌بینید که برویتان گشوده شده باشد؟ وقتی "انقلابیون سوسیالیست" اصلاحات ارضی ای را که ناگزیر باید در روسیه بوقوع بپیوندد "سوسیالیزا سیون"، "انتقال زمین به مردم"، و بعنوان آغاز "برابری در حقوق ارضی" معرفی می‌کنند، خود را در موقعیت کاذبی قرار می‌دهند که میبایست به فنسای حتمی سیاسی شان بیانجامد، زیرا درست همان اصلاحاتی که اینان در پی اش هستند، در عمل، سلطه طبقه‌ای بیگانه، سلطه بورژوازی دهقانی را بهار خواهد آورد؛ و بدین ترتیب هرچه بسط انقلاب سرپسر صورت پذیرد، واقعیت خود حرفها، وعده‌ها و اطمینان خاطرهای آنان را سریع تر مردود خواهد ساخت. آیا مارتینف‌گرانقدر هنوز هم از درک نکته عاجزند؟ آیا ایشان هنوز هم نمی‌توانند بفهمند که جوهر اندیشه انگلس در آنست که عدم درک و نفاش تاریخی واقعی انقلاب حاصلش مرگ است، و هنوز هم نمی‌توانند بفهمند که، بنا بر این، این پیروان نا-رودنایا ولیا و "انقلابیون سوسیالیست" هستند که ممداق گفته انگلس‌اند؟ ترور انفرادی نمایندگان حکومت مطلقه می‌دانست، کمی پس از آنکه نارود وولسپها تزار الکساندر دوم را به قتل رساندند (اول مارس - مظا- بق تقویم جدید ۱۳ مارس - سال ۱۸۸۱) حکومت تزاری "نارودنایا ولیا" را تارومار کرد. اکثریت نارودنیکها پس از این حادثه از جنبش انقلابی بر ضد تزاریم سر باز زدند و بنای موعظه آشتی و سازش با حکومت مطلقه را گذاشتند. این وراثت ناخلف مکتب نارودنیکي، یعنی نارودنیکهای لیبرال سال ۸۵-۹۰ قرن نوزدهم، بیانگر گرایشات و منافع کولاک‌ها گردیدند. (منتخب آثار لنین در یک جلد، صفحه ۸۷۹، توضیح شماره ۲۴ با مختصری تغییر) - م

انگلس خطر درک نکردن خصلت عیرپرولتاری انقلاب از جانب رهبران پرولتاریا را گوشرد می‌کند، حال آنکه مارتینف حکیم ما از آن این خطر را استنتاج می‌کند که رهبران پرولتاریا، که با برنامه‌های شان، تاکتیک‌ها بنان (یعنی با تمامی ترویج و تهییج شان) و با تشکلشان خود را از دموکراتهای انقلابی متمایز ساخته‌اند، در تاسیس جمهوری دموکراسیک یعنی برحسب و موثر برعهده گیرند. انگلس خطر را در این می‌بیند که رهبر خصلت‌نم سوسیالیستی انقلاب را با خصلت واقعی و دموکراتیک آن اشتباه بگیرد، در حالیکه مارتینف حکیم ما ارگفته‌اند او این خطر را استنتاج می‌کند که پرولتاریا، به‌مراه دهقانان، ممکن است در تاسیس جمهوری دموکراتیک، یعنی آخرین شکل سلطه بورژوازی و بهترین شکل آن برای مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی، آگاهانه به اعمال دیکتاتوری بپردازد. انگلس خطر را در موقعیت گام‌زدن و فریبکارانه ناهمخوانی حرف با عمل، وعده سلطه یک طبقه را دادن و در واقع سلطه طبقه دیگری را تأمین کردن می‌بیند. انگلس فنای حتمی سیاسی متعاقب چنین موقعیت گام‌زنی را می‌بیند، حال آنکه مارتینف حکیم ما این خطر را نتیجه می‌گیرد که خواهان بورژوازی دموکراسی اجازه ایجاد یک جمهوری واقعا دموکراسیک را به پرولتاریا و دهقانان نخواهند داد. مارتینف حکیم ما مادام العمر نخواهد توانست بفهمد که چنین فنائی، فاشدن رهبر پرولتاریا، فاشدن هزاران پرولتاریا در مبارزه شان برای یک جمهوری حقیقتا دموکراسیک، ممکنست فنائشی فیزیکی باشد، اما با اینهمه فنائی سیاسی نیست؛ برعکس، این پیروزی سیاسی عظیمی برای پرولتاریا خواهد بود، موفقیت عظیمی خواهد بود در کسب هم‌مونی اس در مبارزه برای آزادی. انگلس سخن از فنای سیاسی کسی می‌گوید که با آگاهانه از مسیر طبقه خویش منحرف شده و به مسیر طبقه‌ای بیخانه درمی‌غلطد، حال آنکه مارتینف حکیم ما، که با احترام می‌آمیخته به نرس از انگلس نقل قول می‌کند، سخن از فنای کسی می‌گوید که در امتداد راه مطمئن طبقه خویش به پیش می‌تازد.

تفاوت بین دودیدگاه سوسیال دموکراسی انقلابی و دنباله‌رو-ایسم با وضوح خیره‌کننده‌ای پیداست. مارتینف و ایسکرای جدید به وظیفه‌ای که برعهده پرولتاریا، و به‌مراه آن دهقانان، قرار گرفته است-وظیفه انجام رادیکال‌ترین انقلاب دموکراتیک- تن در نمی‌دهند؛ آنان به رهبری این انقلاب توسط سوسیال دموکرات‌ها تن در نمی‌دهند و به این ترتیب منافع پرولتاریا را، هرچند ناخواسته، تسلیم دست بورژوا-دموکرات‌ها می‌سازند. مارتینف از این رای صحیح مارکس که ماباید نه یک حزب حکومتی بلکه یک حزب اپوزیسیون آتی تدارک ببینیم، چنین نتیجه می‌گیرد که ماباید در قبال انقلاب کنونی یک اپوزیسیون دنباله‌رو- ایست تشکیل دهیم. اینست همه درایت سیاسی او از ابتدایان آنها. خط استدلال وی، که مابخواننده قویا توصیه می‌کنیم درباره‌اش تعمق کند، بقرار زیر است:

"پرولتاریا، تا زمانیکه انقلاب سوسیالیستی نکرده است، نمی‌تواند به قدرت سیاسی، چه کل آن وجه بخشی از آن، دست یابد. اینست آن حکم بی‌چون و چرایی که مارا از زوره سیم اپورتونیستی متعایز می‌کند..." (مارتینف، همان کتاب، صفحه ۵۸)- و ما اضافه می‌کنیم: حکمی که بطور قطع ثابت می‌کند مارتینف گرانقدر نمی‌تواند بفهمد مساله کلابر سرچیست. خلط کردن شرکت پرولتاریا در دولتی که در مقابل انقلاب سوسیالیستی ایستاده است با شرکت پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک، معنایی جز عدم درک افنضاج آمیز مطلب ندارد. ایسی مثل خلط کردن شرکت میلران (Millerand) در کابینه جنایتکار گالیف (Gallifet) است با شرکت وارلن (Varlin) در کمون که حافظ و مدافع جمهوری بود.

اما دنباله مطلب را بشنوید و ببینید نویسنده ما خود را در چه مخصصه‌ای گرفتار می‌سازد: "اما در اینصورت، واضح است که انقلابی که در راه است برخلاف میل و اراده کل بورژوازی قادر به متحقق ساختن هیچگونه شکل [بندی] سیاسی نیست، زیرا فردا این بورژوازی است که سروری می‌کند..." (تاکید از مارتینف). اولاً، چرا در اینجا تنها به ذکر اشکال سیاسی اکتفا شده، در حالیکه جمله قبل به قدرت پرولتاریا-

ریا بطور کلی ، حتی تا حد انقلاب سوسیالیستی ، اشاره داشت ؟ چرا نویسنده از تحقق اشکال اقتصادی حرفی نمی زند ؟ زیرا ، بدون آنکه خود متوجه باشد ، در این بین از انقلاب سوسیالیستی به انقلاب دموکراتیک پریده است . ثانیاً ، در این صورت ، نویسنده مطلقاً اشتباه می کند وقتی بی هیچ ملاحظه‌ای* از "اراده کل بورژوازی" سخن می گوید ؛ زیرا دقیقاً آن چیزی که دوران انقلاب دموکراتیک را مشخص و ممیز می سازد ، تعدد و چندگانگی اراده اقنار مختلف بورژوازی ای است که تازه دارد خود را از قید استبداد می رهاند . سخن از انقلاب دموکراتیک گفتن و خود را به تصویر تقابل تندوتیز "پرولتاریا" و "بورژوازی" محدود کردن یا وه گونی صرف است ، چرا که این انقلاب [انقلاب دموکراتیک] [مشخص کننده دورانی در [بروسه] تکامل جامعه است که در آن توده جمعیت حامد فی الواقع مابین پرولتاریا و بورژوازی جای می گیرد و قشر خرده بورژوازی ، قشر دهقانی عظیمی را تشکیل می دهد . دقیقاً به این علت که انقلاب دموکراتیک هنوز بفرجام نهائی نرسیده است ، این قشر عظیم در خصوص تحقق بخشیدن به اشکال سیاسی منافع مشترک بسیار زیادتیری با پرولتاریا دارد تا با "بورژوازی" بمعنای واقعی و اخص کلمه . عجز مارتینف از درک این چیز ساده یکی از دلایل عمده آشفته فکری اوست .

چند سطر بعد می گوید : "در این صورت ، مبارزه انقلابی پرولتاریا ، با ترساندن بخش اعظم عناصر بورژوا ، تنها یک نتیجه می تواند در بر داشته باشد ؛ بازگشت مجدد استبداد در شکل اولیه اش . . . و طبعاً ، پروولتاریا در مرز این نتیجه ممکن متوقف نخواهد شد ؛ در بدترین حالت ، یعنی چنانچه یک عقب نشینی شبه مشروطه سبب گرایش قطعی اوضاع بسمت

* *Fout Court* - خیلی کوتاه و مختصر . در متن انگلیسی ، این اصطلاح عیناً به فرانسه آمده و سپس ترجمه انگلیسی آن - *Eluntzy* - (بمعنای بدون ملاحظه ، بدون اندیشه و در نظر گرفتن اطراف و جوانب سخنی گفتن یا کاری کردن) در پیرانتز ذکر گردیده است . با توجه به محتوای بحث همین در ادامه این جمله ، شاید اصطلاحات عامیانه و محاوره ای فارسی از قبیل "چکی" "بکهو" ، "نه گذاشته نه برداشته" . . . منظور را بهتر برساند - م

احیاء و تحکیم رژیم خودگامه^۱ گنبدیده شود، پرولتاریا از ترساندن بورژوازی خودداری نخواهد کرد. اما بدیهی است که پرولتاریا در بدو ورود به مبارزه، این "بدترین حالت" را در نظر نخواهد گرفت.^۲

خواننده گرامی، آیا شما از این چیزی سردر می آورید؟ چنانچه خطر یک عقب نشینی شبه مشروطه وجود داشته باشد، در آن صورت پرولتاریا از ترساندن بورژوازی خودداری نخواهد کرد، که این البته بسبب بازگشت استبداد خواهد انجامید! به این می ماند که من بگویم: خطر یک طاعون مصری در شکل یک مهاجرت یکروزه با مارتینفینها^۳ مهاجرت تهدید می کند! بنابراین، چنانچه اوضاع بدتر اندر بدتر شود، من به شیوه اربعاب^۴ توسل خواهم جست، که این فقط می تواند به یک مهاجرت دوروزه با مارتینفین و مارتف منجر شود. این نایبترین شکل یاوه کوئی است، جناب!

هنگامیکه مارتینفین با طویل نقل شده راسی نوشته، این فکر بر ذهنش مستولی بوده است که: اگر در دوره انقلاب دموکراتیک، پرولتاریا از تهدید انقلاب سوسیالیستی برای ترساندن بورژوازی استفاده کند، نتیجه تنها ارتجاع خواهد بود! ارتجاعي که دستاوردهای دموکراتیک بچنگ آمده رانیز تضعیف خواهد نمود. همین فکرویس، مساله بازگشت استبداد در شکل اولیه اش، یا آمادگی پرولتاریا، چنانچه اوضاع بدتر اندر بدتر شود، برای توسل به احقانه ترین اقدامات نیز طبیعا نمی تواند مطرح باشد. همه اینها ما را بازمی گردانند به تفاوت بیسن انقلاب سوسیالیستی و انقلاب دموکراتیک که مارتینفین آنرا نادیده می گیرد: ما را بازمی گردانند به وجود آن قشر عظیم دهقان و خرده بورژوا که قادر به حمایت از انقلاب دموکراتیک هست، اما در حال حاضر قادر به حمایت از انقلاب سوسیالیستی نیست.

سخنان مارتینفین حکیمان را بیشتر بشنویم: "بدیهی است که مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی در آستانه انقلاب بورژوازی، باید از برخی جنبه ها با همین مبارزه در مرحله نهائی اش، یعنی در آستانه انقلاب سوسیالیستی، تفاوت داشته باشد...". بله، این بدیهی است! و اگر

مارتینف براهنکه این تفاوت و امتداد چیست اندکی مکت کرده و اندیشیده بوده
 آنگاه مشکل که خزعلات یاد شده ، و یا اصلاً تمام جزوهایش را می نوشت .
 "مبارزه نبرسنغود در سیر و نتیجه انقلاب بورژوازی ، تنها می تو-
 اند در اعمال فشار انقلابی از جانب پرولتاریا براراده بورژوازی لیبر-
 ال و بورژوازی دموکرات ، و در مجبور کردن "اتساربالائی" جامعه ، از
 طرف "اقشارپایینی" و دموکرات تر آن ، به موافقت با ادامه انقلاب
 بورژوازی تا سرانجام مسطقی آن تبلور یابد . این مبارزه بیان خود را
 در این حقیقت باز خواهد یافت که پرولتاریا در هر فرصتی بورژوازی را سر
 سر این دوراهی قرار خواهد داد: به عقب ، در جنگال خفه کننده استبداد
 و یا به جلو ، همراه با مردم ."

این ثلاثی* نکته محوری جزوه مارتینف را تشکیل میدهد . اینجا
 چکیده و جوهر آن ، همه "اندیشه های" بنیادی آنرا پیش رو داریم . [اما]
 تمام این اندیشه های حکیمانه به حد چیزی تحویل می شود و تنزل
 می یابد؟ این "اتسارپایینی" جامعه ، این "مردم"ی که حکم مابال-
 خره به صرافشان افتاده ، شامل چه کسانی است ؟ آنان دقیقاً
 آن خیل عظیم خرده بورژوازی شهر و روستا هستند که ظرفیت و قابلیت
 عملکردی انقلابی - دموکراتیک را دارا می باشند . و این فشاری که پرو-
 لتاریا و دهقانان قادرند بر اقشار بالائی جامعه اعمال نمایند ؛
 مقصود از پیشروی پرولتاریا به همراه مردم و علی رغم اقشار بالائی جامعه
 چیست ؟ این همان دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقان-
انان است که دنیا را و ما علم مخالفت با آن را بلند کرده است ! فقط
 او می ترسد از اینکه فکرش را به آنها برساند ، می ترسد از اینکه اسم
 دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان را بگذارد و دیگر
 توری دموکراتیک - انقلابی پرولتاریا و دهقانان** ، و بدین ترتیب حرف
های برزباننش جاری شود که خود معنایش را نمی فهمد . وی در قالب بیانی

■ - Iniad

** - در متن انگلیسی برای قسمت دوم جمله از ضرب المثل
 To call a Spade a Spade (بیل را بیل نامیدن) استفاده شده که
 متأسفانه ضرب المثل رسمی معادل آنرا میباشیم - م

مضحک و ادیبانه^۱ ، خجولانه شعارهایی را تکرار می‌کند که معنا و اهمیت واقعی آنها بر او پوشیده است. ممکن نبود کسی جز یک دنباله‌رو بتواند در "جالب"ترین قسمت جمع‌بندی‌اش اینگونه در افشایی کند: فشار انقلابی پرولتاریا و "مردم" براقشار بالائی جامعه - اما بدون دیکتاتوری دموکراتیک - انقلابی پرولتاریا و دهقانان ، تنها از عهده مارتینف آدمی ساخته است که خود را چنین خبره و صاحب نظر بنمایاند! مارتینف از پرولتاریا می‌خواهد که اقشار بالائی جامعه را تهدید کند به اینکه خود همراه مردم به پیش خواهد رفت ، اما در همان حال به همراه رهبران نو ایسکراشیش عزم خود را جزم کند که در امتداد راه دموکراتیک به پس نرود ، زیرا آن راه راه دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک است ، مارتینف از پرولتاریا می‌خواهد که با بنمایش گذاردن بی‌ارادگی خود، براراده‌افزار بالائی اعمال فشار کند. مارتینف از پرولتاریا می‌خواهد که بمنظور رساندن انقلاب به نتیجه منطقی‌اش ، به جمهوری دموکراتیک ، اقشار بالائی را [با خود] "موافق" گرداند، لیکن اینکار را با ابراز ترس خودش از اینکه ، به اتفاق مردم، وظیفه به فرجام رساندن انقلاب را بر عهده گیرد، با ابراز ترس خود از بدست گرفتن قدرت و ایجاد دیکتاتوری دموکراتیک ، به انجام رساند. مارتینف از پرولتاریا می‌خواهد که در انقلاب دموکراتیک پیشاهنگ باشد؛ حکیم ما آنگاه بر این اساس پرولتاریا را از دورنمای شرکت در دولت موقت انقلابی در صورت پیروزی قیام می‌ترساند! دنباله‌رو - ایسم ارتجاعی قادر نیست از این پیش‌تر برود. ما باید همگی همانگونه که در برابر قدیسین سجده می‌کنیم، در برابر مارتینف نیز که گرایشات دنباله‌روانه ایسکرای جدید را تا نتیجه منطقی آن بسط داده و به این گرایشات در زمینه مبهم‌ترین و اساسی‌ترین مسائل سیاسی بیانی موکد و سیستماتیک بخشیده است ، سجده کنیم^۲!

- ۱ - ما بیشتر بوجی این رای را که چنانچه اوضاع بدتر اندر بدتر شود ممکنست پرولتاریا بورژوازی را به عقب براند، تذکر دادیم - لنین
- ۲ - شماره ۹۳ ایسکرا هنگامی بدست ما رسید که طرح مقاله کنونی تنظیم شده بود. مادر فرصت دیگری بدان خواهیم پرداخت^۳ - لنین .

آشفته فکری مارتینف از کجاست؟ از آنجا که وی انقلاب دموکراتیک را با انقلاب سوسیالیستی عوضی می‌گیرد؛ از آنجا که وی نقش قشور واسط مابین "بورژوازی" و "پرولتاریا" (توده‌های خرده‌بورژوازی فقیر شهر و روستا، "نمیه پرولترها"، نیمه مالکین) را نادیده می‌گیرد؛ و از آنجا که وی از درک معنای واقعی برنامه حداقل ماعاجز است. مارتینف شنیده است که می‌گویند برآزنده یک سوسیالیست نیست که وارد یک کابینه بورژوازی شود (هنگامیکه پرولتاریا در حال مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی باشد)، اما او شتابزده معنای آنرا چنین "می‌فهمد" که مائیناپستی با بورژوا دموکراتهای انقلابی در انقلاب دموکراتیک و در دیکتاتوری ای که برای انجام کامل چنین انقلابی اساسی است، شرکت جوئیم. مارتینف برنامه حداقل ما را خوانده، اما این حقیقت را در نیافته است که تمایز دقیقی که این برنامه بین تحولات قابل اجرا در یک جامعه بورژوازی و تحولات سوسیالیستی قائل می‌گردد، معرفت نظری و کتبی بی‌صرف نیست، بلکه از حیاتی‌ترین و عطفی‌ترین معنا و اهمیت برخوردار است؛ او این حقیقت را در نیافته است که در یک دوره انقلابی این برنامه باید بلافاصله بعمل درآمده محک بخورد، او ملتفت این نکته نشده که ردایده دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک در دوره سقوط استبداد، معادل است با چشم پوشی از اجرای برنامه حداقل ما، کافیسیت بیائیم تمامی تحولات اقتصادی و سیاسی فرموله شده در این برنامه را

مورد بررسی قرار دهیم: خواست جمهوری، خواست تسلیح مردم، خواست
 جدائی کلیسا از دولت، خواست آزادیهای دموکراتیک کامل، و خواست
 اصلاحات اقتصادی تعیین کننده. آیا روشن نیست که حصول این تحولات
 در یک جامعه بورژوازی بدون وجود دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک
 طبقات پایین ممکن نیست؟ آیا روشن نیست که در اینجا نه پرولتاریای
 تنها، در تمایز از "بورژوازی"، بلکه "طبقات پایین" - نیروی محرکه
 فعال هر انقلاب دموکراتیک - مورد نظر بوده اند؟ این طبقات عبارتند
 از پرولتاریا با ضافه دهها میلیون شهری و روستاش فقیر که شرایط
 زیستشان خرده بورژوازی است. کوچکترین شکی نیست که بسیاری از
 نمایندگان این توده ها به بورژوازی تعلق دارند؛ لیکن در این مورد که
 استقرار کامل دموکراسی به نفع این توده ها است، و اینکه هر قدر این
 توده ها آگاه تر شوند، مبارزه شان برای استقرار کامل دموکراسی اجتناب
 ناپذیر تر می گردد، شک باز هم کمتری هست. طبقات سوسیال دموکرات
 هرگز ماهیت سیاسی و اقتصادی دوگانه توده های خرده بورژوازی شهر و روستا
 را فراموش نخواهد کرد؛ او هرگز نیازی سازمان طبقاتی مجزا و مستقل
 پرولتاریا، سازمانی که برای سوسیالیسم مبارزه کند را زیاد نخواهد
 برد. اما او این را نیز فراموش نخواهد کرد که این توده ها "همانگونه که
 از گذشته، از آینده، همانگونه که از تعصب، از قوه تمیر" برخوردار
 دارند، قوه تمیزی که آنان را مجبور به پیشروی بسوی دیکتاتوری انقلابی -
 دموکراتیک می نماید؛ او فراموش نخواهد کرد که آگاهی از کتاب تنها
 بدست نمی آید، و حتی از کتاب، آنقدر که از پیشروی خود انقلاب که چشم
 مردم را باز می کند و به آنان درس سیاست می دهد، بدست نمی آید. در چنین
 شرایطی، برتئوری ای که ایده دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک را
 رد می کند، نامی جز توجیه فلسفی عقب ماندگی سیاسی نمی توان گذاشت.
 سوسیال دموکرات انقلابی با تحقیر برسینه این تئوری دست رد
 خواهد زد. او در آستانه انقلاب خود را به ذکر اینکه چه خواهد شد "اگر
 اوضاع بدتر اندر بدتر شود"، محدود نخواهد کرد. بلکه علاوه بر آن،
 امکان نتیجه ای بهتر را نیز نشان خواهد داد. سوسیال دموکرات انقلابی
 خواب این را خواهد دید - اگر بیمایه آب از سر گذشته ای نباشد ناچار

است خواب ببیدد - که ، پس از تجربه عظیم اروپا ، پس از نیرو گرفتن
بی مانند طبقه کارگر روسیه ، ما موفق خواهیم شد مشعلی انقلابی که راه
توده های نا آگاه و ستمدیده را روشنتر از همیشه روشن کند فراراهشان
ببفروزیم ؛ او خواب این را خواهد دید که ما ، ما که الحق برشانه های چند
نسل انقلابی اروپا ایستاده ایم ، موفق خواهیم شد به تمامی تحولات دمو-
کراتیک ، به کل برنامه حداقلی ما ، بنا جاعینی بی همانند در گذشته ،
حانه تحقق ببوشاسم . ما موفق خواهیم شد که از انقلاب روسیه به جنبشی
چند ماهه بلکه جنبشی چندساله بسازیم ؛ ما موفق به انجام کار خواهیم شد
که نتایج آن به چندامیاز حقیر از مراجع قدرت ، بلکه سرنگوسی
کامل آن مراجع باشد . و اگر این موفقیت را بدست آوریم ، آنگاه
دائمه آتش انقلاب به اروپا خواهد کتید ؛ کارگر اروپایی که در پیوغ ارتجاع
بورژوازی بی رمق شده است ، بنوبه خود پیدا خواهد حاسب و همانندشان
خواهد داد که " راهش چیست " ؛ آنگاه اعتلای انقلابی در اروپا منقلا بر
روسه تاثیر خواهد بگذار دودورانی از یک چندسال انقلابی رانه عصری
از چندین دهه انقلابی بدل خواهد ساخت ؛ آنگاه ؛ اما برای کفنی
اینکه " آنگاه " چه خواهیم کرد وقت بسیار است ؛ و آنهم نه از این گنج
لعنتی انروا بزرگو ، بلکه در میتینگ های چندین هزار نفری کارگران
در خیابانهای مسکو و سنت پترزبورگ که در حیات آزاد روسا با سرکب " موزیک
ها " ی روسه .

اینگونه خوابها طبعاً برای بیمایگان ایگرای جدید و برای آن طفل کل بترت، مارتین و دیماسیت خوب ما، عجیب و بیگانه است. اینان از حصول کامل برنامه حدائق ما از طریق دیکتاتور افلاکی مردم عادی، عوام، میهراسند. ایمان سرآگاهی سیاسی خود می‌نرسند، می‌ترسند دانش کتابی از بر کرده (اما هم نکرده) شان از دست برود، می‌ترسند نتوانند گامهای صحیح و منهورانه تحول دموکراتیک را از تلنگر تخته‌های ماجرا-جوبانه سوسالیم عبر طبقاتی و نارودنگی، باار تلنگر تخته‌های ماجراجوانانه آمارشیم تمیز دهند. روح بیعانگی شان به درست بر آنها سبب می‌رود که نتوانند راه درست و حل سریع مسائل جدید و به شرح در جریان حرکتی سریع به جلو مشکل براسادری [زمان] جریان خسرده کاریهای روزمره منحصر؛ و چنان است که از روی غریبه روبرو می‌نالند که: نه! نه! ما را از سوسیدن از این جام افلاکی - دموکراتیک معاف دارند! این سینه عمر ما است! آفایان، بهتر است "آهسته تر و با احتیاط‌های محافظانه تر" بروید.

چندان عجیب ندارد که بارووس (Barbus)، کسی که تا وقتی مقاله به جرکه خود در آوردن محترم ترین و شایسته ترین افراد مطرح بود حمایت بیدریغ خود را بنابر سوابق کرائیمت‌ها می‌کرد، بر انجام شروع به احساس ناراحتی زیاد در این جمع را که نمود. این سر حدائق عجیبی در آنجا اوسرود کرده در این جمع سراسر این احساس کمال کسود. وی

سرانجام شورش کرد. او به دفاع از شعار "انقلاب را از زمان دهیم"، شعاری که ایسکرای جدید را تا سرحد مرگ ترسانده بود، بستند نگرد! او خود را به نوشتن بیانیه، بیانیه‌هایی که ایسکرا بصورت جزوات جداگانه منتشر می‌نمود. اما نظر به دهشت‌های "ژاکوبینیسم" با دقت تمام از هر گونه ذکر نام "حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه" اجتناب می‌ورزید. محدود ساخت. خیر، پارووس بارهانی‌دن خود از کا بوس تئوری عمیق "تشکل به‌منابه پروسه" ابداعی اکتلرد (یا روزالوکراسورک؟)، سرانجام موفق شد بجای آنکه مانند خرچنگ عقب عقب برود به جلو کام برودارد. او از کار سبزیفی تا آمد گندکار بیهای، مارتینف و مارنرف را تصحیح کردن سرباز زد. او آشکارا (متأسفانه به‌عزله ترسکی بر کودر پیشگفتاری سر جزوه کزافه کویاتة "پیش از نسهم ژانویه" او) از ایده دیکتانوری انقلابی - دموکراتیک، از این ایده که وظیفه سوسیال دموکراتهاست تا در دولت موقت انقلابی پس از سرنگونی استبداد شرکت نمایند، جانبداری می‌کند. پارووس عمیقاً درست می‌گوید که سوسیال دموکراتها نمی‌باید از برداشتن گامهای بلند جورانه بد جلو، از وارد آوردن "ضربات مشترک" بردشمن هراسی بدل راه دهند. [ضربات مشترک] شانه به‌شانه بورژوا دموکراتهای انقلابی، اما سربایه این درک روشن (و بسیار بجای خاطر نشان شده) که ادغام تشکیلاتی در کار نخواهد بود، که ما جدا حرکت می‌کنیم و با هم صریح می‌زنیم، که ما تا این مافع را برده پوسی نمی‌کنیم، که ما متحدان را نیز همچون دشمنان می‌پائیم، و غیره.

اما ما با آنکه این شعارهای یک سوسیال دموکرات انقلابی ثبت کرده
 نمی‌دانم آیا خوانندگان ما به این حقیقت روتن کننده و خصلت نما توجه کرده اند یا نه که در میان همه ورق پاره‌های منتشره از جانب ایسکرای جدید، برخی نوشته‌های خوب با اعضای پارووس نیز وجود داشت. هیئت تحریریه ایسکرای جدید به این اعلامیه‌ها، که هیئت تحریریه آنها را بدون ذکر نام حزب مایا تکثیر کنندگان بچاپ می‌رساند، پشت کرد. - لنین
 - در باره مقاله‌ای که در جزوه تروتسکی، که پیشگفتار پارووس را به‌مراه دارد و در چاپخانه حزب به چاپ رسیده، ایسکرا سکوت حسابگرانه‌ای اختیار کرده است. واضح است که به نفعش نیست که گندکار بیهارا

به دنبال روان راگرمی می‌داریم، نمی‌توانیم از چند لغزشی که پارووس مرتکب شده است در شگفت نشویم. واگر این خطاهای جزئی را متذکر می‌شویم نه از سر حرده‌گیری، بلکه بمصداق آنست که هر که عقلش بیش در دش بیشتر در حال حاضر خطرناکترین چیز برای پارووس آنست که باسی ملاحظگی خود موضع درستش را در معرض بی‌اعتباری قرار دهد. از حیطه کم اهمیت برین بی ملاحظه‌گیهای او را می‌توان در این جمله از بیستگفتارش بر جزوه ترکیبی یافت: "اگر می‌خواهیم پرولتاریای انقلابی را از سایر جریانات سیاسی مجزا نگاهداریم، باید بیاموزیم که خود را از نظرایدئولوژیک در برابر جنبش انقلابی قرار دهیم (این درست است)، باید بیاموزیم که انقلابی ترا هم بدانیم". این غلط است؛ یعنی اگر آنرا بمعنای عامی که پارووس بیان داشته در نظر بگیریم، غلط است؛ غلط است از نقطه نظر خواننده‌ای که این بیستگفتار برایش حکم چیزی قائم به ذات، یعنی مستقل از مارتینف و نوآسکرائیت‌ها - که پارووس نام نمی‌برد - را دارد. اما اگر این جمله را دیالکتیکی، بعدی نسبی، گذر، همه جانبه - و نه به شیوه همه‌فر حرفهای ادبی که حتی چند سال بعد جعلات پراکنده‌ای را از اینجا و آنجا یک‌اترواحد برداشته و معنای آنرا تحریف می‌کنند - در نظر بگیریم، روشن خواهد شد که خطاب مویکد پارووس خطابی است علیه دنبال‌رو - ایسم، و تا اینجا هم حق با اوست (بخصوص کلمات متعاقب این جمله را در نظر بگیرید که می‌گوید: "اگر ما از انکشاف انقلابی عقب بمانیم"، و...). اما خواننده نمی‌تواند تنها دنبال‌روها را در ذهن داشته باشد، زیرا علاوه بر دنبال‌روها، در اردوگاه انقلابیون و در میان دوستان خطرناک انقلاب‌کسان دیگری هم آشکار کند؛ مادام که مارتینف از یک طرف می‌کشد و پارووس از طرف دیگر ما باید زیانمان را نگاه داریم تا پلخاتف کوش مارتینف را بگیرد و سنسرون ببردش! و این نزد ما یعنی "رهبری ایدئولوژیک حزب"! و این از مصابک چشمه از "فرمالیسم" است. حضرت سلیمان‌های مادر سوراجین مصمم گرفته‌اند که مهر حزب تنها بر جزوانی که نگارش آنها از طرف سازمانهای حزب محول گردیده مجاز است. حال آنست که از این حضرت سلیمان‌ها برسد که چه سازمانی ما مورید نگارش جزوه صادرند، ترکیبی و دیگران را محول کرده است. آیا که حق با کسانی بود که اعلام کردند "مصمم" موو حقه ردیلابه و تنگ نظرانه است علیه جابخانه‌لینین؟